



خیلواکی

استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

شنبه، ۲۲ جنوری ۲۰۲۲

فرستنده: میر عبدالرحیم عزیز

## از بین رفتن عجیب حزب کمونیست ایتالیا

نویسنده: ANTOINE SCHWARTZ

ترجمه: شهباز نخعی

حزب کمونیست ایتالیا، مدعی داشتن ۳ میلیون عضو، مدتی طولانی قدرتمندترین تشکل کمونیست اروپای غربی بود که ایالات متحده را به لرزه می انداخت. این حزب در آوریل ۱۹۹۱ از بین رفت و همراه با خود یک هویت سیاسی را نیز از بین برد.

اگر چپ گرایی بیماری دوران کودکی کمونیسم باشد، هموائی و تطبیق خویش با نظم مسلط (کنفورمیسم) بیماری دوران پختگی آن است. در غیر این صورت، چگونه می توان از بین رفتن عجیب قدرتمندترین حزب کمونیست غرب، در یک روز زیبای سال ۱۹۹۱ را توضیح داد؟ در واقع، در زمان برگزاری آخرین کنگره حزب، پس از ۷۰ سال موجودیت، حزب کمونیست ایتالیا (PCI)، حزب آنتونیو گرامشی و مبارزان مشهورش، نام، هویت و تاریخ خود را رها کرد و همراه با چند قطره اشک، اما بدون هیچ اجباری خود را منحل نمود.

برای درک گستره این رویداد، بازگشت به عقب تا روز پس از پایان جنگ جهانی دوم ضروری است. در آن زمان، چنان که پری آندرسون تاریخ دان می گوید چپ ایتالیا در میان «جنبش های مردمی خواهان تغییر اجتماعی در اروپای غربی، مهم ترین و اثرگذارترین بود (۱)». به محض آزادی، پالمیرو تولیاتی زمام امور سازمان حزب را در دست گرفت و همه خواست های انقلابی را به نفع اتحاد ملی و برنامه ایجاد یک دموکراسی از نوع جدید رها کرد. دموکراسی ای که می بایست به طبقه کارگر امکان دهد نقشی سیاسی ایفا کند و به پیشرفت های اقتصادی و اجتماعی مهمی دست یابد. در آن زمان حزب کمونیست ایتالیا شکل یک حزب «توده ای» را داشت و وجه تمایزش از

حزب های دیگر ریشه مردمی استثنایی آن بود و با داشتن «بخش های گوناگون» درخشش روشنفکرانه و فرهنگی فوق العاده ای داشت.

حافظان نظم موجود آشکارا از این قدرت هراس داشتند. اریک هابزباوم تاریخ دان تأکید می کند که: «از آغاز رودرویی شرق- غرب در سال ۱۹۴۷، روشن بود که ایالات متحده آمریکا به هیچ وجه اجازه نمی دهد که کمونیست ها در ایتالیا به قدرت برسند (۲)». این حزب که دومین نیروی انتخاباتی کشور بود، در یک نظام تحت سلطه دموکراسی مسیحی، که همه شاخه های حکومتی را کنترل می کرد، پشت در تشکیل دولت متوقف شد و دولت در دست یک نظام سوداگرانه و حتی مافیایی باقی ماند.

از سال های پایانی دهه ۱۹۶۰، مبارزه طلبی ای همه گیر شده ایتالیا را تکان داد و بر همه بخش های جامعه اثر گذاشت. ویژگی این موضوع در گستردگی و طول مدت آن بود. اعتصابات، اشغال محل های کار، رودرویی با نیروهای انتظامی به مدت یک دهه تداوم یافت و به نظر می آمد که کشور آتش گرفته است. جنبش ها از کنترل سندیکاها و حزب ها خارج شد. سازمان های جدید (به عنوان نمونه «مبارزه مداوم» و «قدرت عمل - Lotta Continua, Potere (Operaio) - «شان رنگ پرچم سرخ را از بین بردند. بخش کوچکی از چپ رادیکال به مبارزه مسلحانه پیوست، درحالی که حکومت برای جلوگیری از ویرانگری خشونت سرکوبگرانه فوق العاده ای اعمال می کرد.

با آن که در آن زمان کارهای تروریستی گروه های کوچکی مانند بریگاد سرخ بیشتر به چشم می آمد، اعمال خشونت بیشتر ناشی از کارهای گروه های راست افراطی (۳)، کم و بیش مرتبط با سازماندهان آشوب بود. این «راهبرد تنش» بیم گرایش نظام سیاسی به سوی اقتدارگرایی را دربر داشت. در سال ۱۹۸۰ یک سوء قصد بمب گذاری در ایستگاه راه آهن بولوین انجام شد که ۱۱ سال پس از بمب گذاری میدان فونتانا در میلان بود.

پس از کودتا در شیلی در سال ۱۹۷۳، انریکو برلینگوئر، دبیرکل حزب کمونیست خط مشی جدیدی را پیشنهاد کرد که عبارت از «مصالحه تاریخی» با حریف یعنی حزب دموکرات مسیحی بود تا نهادهای دموکراتیک حفظ و اصلاحات اجتماعی انجام شود. ضدیت با کمونیسم همه جنبه های زندگی سیاسی را دربر گرفت و حزب کمونیست ایتالیا تنها توانست از بخشی از فضای شورش بهره بگیرد. البته، هنگام انتخابات مجلس نمایندگان در سال ۱۹۷۶، حزب بیش از دوازده میلیون (۱۲۶۱۴۶۵۰) رأی به دست آورد که ۳۴,۳۷ درصد مجموع آراء و یک رکورد بود. در آن زمان حزب حدود ۱ میلیون و ۸۵۰ هزار عضو داشت. با این حال، برتری اش بر چپ ایتالیا شکننده و همراه با مخالفت

بود چون از آن انتقاد می شد که یک سازمان دستخوش کاغذبازی است که بیش از آن که مشوق اعتراض باشد، جلوی آن را می گیرد.

درحالی که بحران اقتصادی اروپا را فرا می گرفت، در ایتالیا هم مانند جاهای دیگر چرخشی محافظه کارانه آغاز شد. در پاییز ۱۹۸۰، اعتصاب بزرگ کارخانجات فیات (به مدت ۳۵ روز) به شکست انجامید. به ویژه، با استقرار نظام پولی اروپایی نوع جدیدی از جزم اندیشی (ارتدوکسی)، چهارچوب بحث درباره سیاست اقتصادی را بازتعریف کرد. رهبران جنبش کارگری نیز خود را درگیر «نبرد علیه تورم» دیدند که مستلزم میانه روی در طرح مطالبات مربوط به دستمزد در شرایطی بود که بیکاری افزایش می یافت (۴).

در سال ۱۹۸۴، بتینو کراسی، رییس شورای وزیران به ساز و کار وجود ارتباط بین افزایش دستمزد و تورم پایان داد. حزب کمونیست ایتالیا خواهان برگزاری یک همه پرسی در این مورد شد اما آن را به شکلی پرسروصدا باخت. سال ۱۹۸۴ یک نقطه عطف - یا با نگاه به گذشته نوعی نقطه اوج- بود که نماد آن تصاویر تشییع جنازه برلینگوئر بود که جمعیتی بزرگ و عمیقاً متأثر برای گرامیداشت فردی عزیز در آن شرکت کرده بود. بحران در نظام اتحاد شوروی، کار اصلاح گران را تسریع کرد.

زمان گذشته و حزب هم بی سروصدا با آن تحول یافته بود. در دستگاه حزب تجدید کادرها انجام شد. نسل پیشین مبارزان ناپید شدند و همراه با آنها خاطره از یادها رفت. چهره های مختلفی به سمت های مختلف مدیریتی حزب رسیدند که با دنیای کار فاصله ای بیشتر داشتند چون سازمان حزب از شهرداری ها و فرهنگ مدیریتی آنها حمایت می کرد و افراد حرفه ای در سیاست را ترفیع می داد. بینش یک حزب «همه کاره» که بتواند با همه طبقات تماس بگیرد توسعه یافت (۵). چنان که غالباً اتفاق می افتد، به تدریج که دنیای کارفرمایی نفوذی تهاجمی اعمال کرد، حضور کارگری به حاشیه کشیده شد (۶).

آن دوران عصر جهش تلویزیون و رسانه های توده ای نیز بود که رابطه سیاست و فرهنگ را از بین می برد و حزب آگاهانه از آن دفاع کرده بود. همه چیز یک نماد بود. بنگاه انتشارات اینودی، که آثار گرامشی و بسیاری از نویسندگان بزرگ را منتشر می کرد، زیر ضربه امپراتوری رسانه ای سیلویو برلوسکونی، بازرگان بنیانگذار شبکه ۵ تلویزیون قرار گرفت. این نخستین شبکه تلویزیونی خصوصی در ایتالیا بود.

در سال های پایان دهه ۱۹۸۰، کادرهای دائمی حزب حس کردند که دوران افولی فرا می رسد که بلوک کمونیست را به لرزه در می آورد و توهم زدایی های ناشی از آن تشدید می شود. این پسروری در انتخابات قانونگذاری سال ۱۹۸۷ به منزله یک شوک دیده شد. این درحالی بود که حزب کمونیست ایتالیا ۲۶,۵ درصد از آراء را کسب کرده بود. اما گرایش افکار عمومی رو به کاهش و به ویژه حزب سوسیالیست ایتالیا (PSI) در حال پیشرفت بود. در چنین شرایطی، ضرورت نوگرایی آشکار بود. مردی پیشگام و تجسم این نوگرایی شد. آقای آشیل اوچتو در سال ۱۹۸۸ به عنوان دبیر جدید حزب انتخاب شد. او که از کادرهای پرسابقه دستگاه بود، به صورت کارگزار یک راهبرد انتقالی عمل کرد و به نظر اصلاحگران مدرن می آمد.

ایده های آقای اوچتو بی گمان با روح – لیبرال- زمان هماهنگ بود. او در زمان برگزاری مراسم بزرگداشت دویستمین سال انقلاب فرانسه گفت: «ما فرزندان ۱۹۸۹ هستیم» و نه اخلاف انقلابیون سال ۱۷۸۹. با داشتن نگرشی متمرکز بر درگیری های اجتماعی، او ارجحیت را به پیشرفت های دموکراتیکی می داد که با گام های کوچک تحقق می یابد و محافل قدرت را دچار تلاطم نمی کند. از آنجا که نباید در بند گذشته باقی ماند، باید مارکسیسم کهنه و منسوخ را رها کرد. آینده رنگ پرچم آبی «ایالات متحده اروپا» و «راه اروپایی به سوی سوسیالیسم» را دارد که ژاک دلور آن را ترسیم کرده است. «مدرن» بودن به معنای بازاندیشی درمورد نقش حکومت نیز هست. او تأکید می کند که: «کشور نیاز به حکومتی کمتر مداخله گر دارد که در عوض هرچه بیشتر برنامه ها و مقرراتی برای تکرنگرایی درباره موضوعات عمومی و خصوصی تدوین کند (۷).

به نظر اصلاح گران، این چرخش (svolta) مورد نظر می باید امکان این را به وجود می آورد که جلوی افول حزب گرفته شده و به آن برای جذب رأی دهندگانی هرچه گسترده تر کمک کند. نیروهای بیرونی را گردهم آورد و اعتباری ایجاد کند که با آن بتوان درهای ورود به دولت را گشود. در جریان این پوست اندازی، چنان که مطبوعات بورژوازی بی وقفه تأکید می کردند، نام بردن از کمونیسم خوب نبود. ایجاد بحران برای نظام اتحاد شوروی، کار اصلاح گران را تسریع کرد و به آنها این موقعیت را داد که حزب را در مسیری بدون بازگشت یعنی انحلال بیاندازند.

به این ترتیب، در پاییز ۱۹۸۹، درحالی که در این مورد هیچ بحث داخلی در حزب انجام نشده بود، آقای اوچتو موضوع ضرورت تغییر نام را مطرح کرد. این امر حزب را شعله ور ساخت اما رهبری موضع خود را حفظ کرد. در تمام سطوح حزبی گفتگوهای شدیدی درگرفت. تصاویری که می توان آنها را در مستندهای بجا مانده – از جمله ساخته نانی مورتی با عنوان «چیز (La Cosa)»

(۱۹۹۰- گواه شورانگیز بودن بحث ها است. بگومگوهای زیادی در گرفت و اشک هایی بر گونه ها روان شد. آیا واژه «کمونیسم» وزنه سنگینی است که می باید آن را پشت سر گذاشت یا میراثی است که می باید با تفاخر حفظ کرد؟ آیا تغییر نام به منزله رهاکردن هویت و تاریخ خود نیست؟ به نظر هواداران، این چشم اندازی دشوار و دردناک بود چون تعهد به واژه «کمونیسم» زندگی و همه هویتشان بود.

در ماه مارس ۱۹۹۰، در کنگره بولوین، رهبری حزب توانست نظر موافق اکثریت بزرگی از نمایندگان را در مورد ساخت یک تشکل سیاسی جدید جلب کند. گویدو لیگوری، تاریخ دان در یک مطالعه (۸) بر وزن تعیین کننده مشروعیت گرایی، که عملکرد عادی سازمان را تغذیه می کرد، تأکید می کند. گرایش بر این بود که اتحاد حفظ و از تفرقه پرهیز شود. لیگوری می نویسد اعتماد ابراز شده به گروه رهبری ..... و «به طور کلی گرایش به هموائی و تطبیق خویش با نظم مسلط (کنفورمیسم)» از جمله دلایل تعیین کننده در موفقیت برنامه اصلاح گران بود که «با رویگردانی خاموش هزاران هوادار که بدون مبارزه "به خانه ها بازگشتند" انجام شد». سال بعد، «حزب دموکرات چپ (PDS) «با یک درخت بلوط به عنوان نماد ایجاد شد. یک اقلیت مخالف تصمیم گرفت دست به انشعاب زده و تشکلی جدید با عنوان «حزب نو بنیاد کمونیست (PRC)» ایجاد کند اما امکانات آن در قیاس با «حزب دموکرات چپ (PDS)» ضعیف بود.

طبقات مردمی از این «اکسیر حیات» جرعه ای نوشیدند. البته، «حزب دموکرات چپ» سرانجام توانست در ائتلاف با چپ میانه در سال های (۱۹۹۶-۱۹۹۸) در دولت آقای رومانو پرودی و سپس در دولت ماسیمو دالما (۲۰۰۰-۱۹۹۸) به قدرت دست یابد اما این کار به بهای چیزی انجام شد که مبنای موجودیتش را تشکیل می داد.

با پایان یافتن حزب کمونیست ایتالیا، توانایی های مقاومت چپ ایتالیا کاملاً فروپاشید و آن را در برابر ظهور یک جناح راست مهاجم به رهبری آقای برلوسکونی خلع سلاح کرد که حزب «نیروی ایتالیا» (Forza Italia) را در سال ۱۹۹۴ تأسیس کرد. رالف میلیبند، فیلسوف سیاسی در این باره گفته بود: «قابل ملاحظه است که متخصصان می گویند پیوستن بخش های گسترده ای از طبقه کارگر به ایدئولوژی محافظه کار ناشی از نقش رهبران سوسیال-دموکرات با گفتار و عمل شان در بی تفاوت کردن سیاسی آنها نبوده است (۹).

درواقع، در ورای یک حزب یا نماد، این پاپس کشیدن همه جنبش های سیاسی، سندیکایی و روشنفکرانه، همه فضایی که زمانی هواداران در آن قادر به طرح بینش و نظرات خود بودند را

شکننده کرد. فضایی که در آن از سلیقه فرهنگی، جسم و جان و آرمان ها برای یک دنیای بهتر دفاع می شد.

- Perry Anderson, « An invertebrate left », London Review of Books, vol. 31, n° 5, ١  
Londres, 12 mars 2009.
- Eric Hobsbawm, Interesting Times. A Twentieth Century Life, Pantheon Books, ٢  
New York, 2003.
- Cf. Frédéric Attal, Histoire de l'Italie depuis 1943 à nos jours, Armand Colin, ٣  
Paris, 2004.
- Cf. David Broder, « The Italian left's long divorce from the working class », ٤  
Jacobin, 14 février 2021.
  - Piero Ignazi, Dal PCI al PDS, Il Mulino, Bologne, 1992. ٥
- Lire Julian Mischi, « Comment un appareil s'éloigne de sa base », Le Monde ٦  
diplomatique, janvier 2015.
  - Achille Occhetto, Un indimenticabile '89, Feltrinelli, Milan, 1990. ٧
  - Guido Liguori, Qui a tué le PCI ?, Delga, Paris, 2011. ٨
- Ralph Miliband, L'État dans la société capitaliste, Maspero, Paris, 1973 (1re éd. ٩  
: 1969).